

• دریافت ۹۶/۰۶/۱۴

• تأیید ۹۷/۱۲/۱۱

## بررسی کرامات شیخ ابوسعید ابوالخیر در اسرار التوحید

پروین کربلایی محمد\*

### چکیده

در عرفان اسلامی از اولیای الهی اتفاقات نادری ظاهر شده که اصطلاحاً آن‌ها را کرامات نام نهاده‌اند. این مقاله کرامات و انواع آن در احوال و سخنان ابوسعید (۳۵۷-۴۴۰) را براساس حکایت‌های کتاب اسرارالتوحید بررسی و طبقه‌بندی کرده‌است. حکایت‌های مرتبط با کرامت‌های اولیا و مشایخ، بخش نسبتاً وسیعی از ادبیات عرفانی فارسی را دربرمی‌گیرد. این حکایت‌ها که غالباً کوتاه و متضمن مفهومی ماورائی هستند، در آثار عرفانی فارسی از قرن چهارم هجری به بعد به صورت پراکنده در متون صوفیه راه یافته و بخشی از تذکرها و مقامات مشایخ صوفیه را به خود اختصاص داده‌اند. از ابتدای پیدایش تصوف و از نخستین تألیفات که درباره مبانی نظری و عملی تصوف صورت گرفته، بحث امکان یا عدم امکان وقوع کرامات در نزد صوفیه محل بحث و پرسش بوده‌است. کرامات اولیاء از جمله مصادیق خوارق عادات است؛ مسائلی که بیرون از جریان عادی امور و قوانین طبیعت، به دست اولیای الهی صورت می‌گیرد. پیشینه دراز دامن عرفان اعم از عرفان اسلامی و غیراسلامی زمینه را برای بررسی‌های گوناگون در این جریان فکری فراهم آورده‌است. با توجه به موقعیت استثنایی ابوسعید در میان عارفان و تأثیرگذاری کتاب اسرارالتوحید بر آثار پس از آن، شاید این طبقه‌بندی بتواند در درک و دریافت وجوه، ابعاد و میزان تأثیر آن‌ها کارگزارتر باشد.

### کلید واژه‌ها:

عرفان، کرامات، طبقه بندی، اسرارالتوحید، مشایخ و اولیاء.

\* دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رودهن. taraneh6089@yahoo.com

## مقدمه

بحث کرامت و گونه‌های آن از مباحث مهم در حوزه عرفان و تصوف بوده و از جمله اصول متمایز کننده عرفان با دیگر حوزه‌های دانش بشری از جمله فلسفه، کلام و علم محسوب می‌شود. صاحب کشف المحجوب در تعریف کرامت می‌گوید «فعلی بود ناقض عادت، اندر حال بقای تکلیف.» (هجویری ۱۳۸۴: ۳۲۷) رساله قشیریه نیز نزدیک به همین مضمون می‌نویسد: «کرامت، فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف ظاهر گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت اندر معنی تصدیق حال او.» (قشیری ۱۳۷۴: ۶۲۳) بنابراین، کرامت را می‌توان از نتایج مکاشفات عارفان دانست که تجلی آنها چه در زبان و چه در عمل، مخالف عادت و رویه عقلانی و در نتیجه مایه شگفتی غالب مردم است و از آن در متون عرفانی تحت عنوان «خوارق عادت» نام برده می‌شود. (ر.ک: ثروت، ۱۳۸۹: ۸۷) محققان در مورد گونه‌ها و چگونگی وقوع تأثر و پذیرش یا عدم پذیرش آن بحث و مناقشه دارند؛ چنان که از پژوهشگران معاصر، قاسم غنی در جلد دوم کتاب تاریخ تصوف، مبحث انواع کرامات را مطرح و به لزوم طبقه بندی روشمند و علمی آن اشاره می‌کند: «اگر بخواهیم انواع و اقسام کرامات و خوارق عادت منسوب به اولیا را در اینجا ذکر کنیم، شاید چند مجلد کفایت نکند. زیرا در هر نوعی از انواع کرامات، هزاران قصه است از قبیل راه رفتن بر روی دریا و طیران در آسمان و باراندن باران و حضور در جاهای مختلف در یک آن و معالجه بیماران با نگاه یا با نفس و زنده کردن اموات و دستاموز کردن و مطیع ساختن حیوانات درنده از قبیل شیر و پلنگ و علم به حوادث آینده و اخبار به آن و ناتوان ساختن یا کشتن اشخاص با یک کلمه و یا یک حرکت و مکالمه با حیوانات یا نباتات و خاک را به طلا یا احجار کریمه مبدل ساختن و خوراک و آب حاضر ساختن بدون اسباب ظاهری و اطلاع و اشراف بر خواطر و نیات اشخاص و تصرف در فکر و اراده دیگران و غیره که برای صوفی که قابل به قوانین طبیعی نیست، تمام این خوارق عادت و بر هم زدن نوامیس طبیعی، شدنی و قابل قبول است.» (ر.ک: غنی، ۱۳۷۰: ۶-۲۶۵)

مسئله کرامات از مسائل اساسی شخصیت تاریخی و افسانه‌ای ابوسعید است. درحقیقت دو کتاب حالات و سخنان و اسرارالتوحید، بر محور کرامات ابوسعید تألیف شده است و دیگر نویسندگان تصوف نیز که به زندگینامه وی پرداخته اند، از این کرامات وی به تفصیل سخن گفته اند. با اینکه ستون فقرات تصوف را مسئله «ولایت» تشکیل می‌دهد و موضوع کرامت و ولایت از یکدیگر تقریباً غیرقابل تفکیک‌اند و بر این اساس هر صوفی ای به نوعی با مسئله

کرامت سرو کار دارد و با این که زندگینامه همه مشایخ تصوف، سرشار است از داستان‌هایی در باب کرامات آنان با این همه، هیچ کس از صوفیان بیشمار تاریخ تصوف اسلامی، به اندازه ابوسعید با مسأله کرامت مرتبط نبوده است. عبدالعافر فارسی که قدیمی ترین زندگینامه غیرصوفیانه بوسعید را نوشته می‌گوید: بوسعید شأنی عظیم داشت و برهانی ظاهر و احوال و کرامات او بیش از آن است که در شمار آید. (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۹۶) در مرکز اشراف بر ضمائر او نیز یک نکته قابل توجه است و آن بیان رمزی او و شعر خواندن‌های وی است. در بسیاری از این داستان‌ها، سخنی که بوسعید بر زبان رانده و تلقی کرامت از آن شده، سخنی بوده است مجمل و یا بیتی شعر که دیگران و بخصوص صاحب واقعه داستان، آن را بر مشکل خویش یا زمینه روحی خود تفسیر کرده است. بی آنکه بخواهم تمام موارد را از اینگونه بدانم، سهم شعر خوانی‌های بوسعید را در این کرامات نمی‌توانم از یاد ببرم. (همان: ۱۰۰)

آن چه از مجموع کرامات منسوب به اولیا در جمیع متون عرفانی و بویژه در آثاری که فراوان به آوردن نمونه‌ها پرداخته‌اند، نظیر تذکره الاولیاء، مقامات ژنده پیل، اسرارالتوحید، روزبهان نامه، مناقب العارفين مستفاد می‌شود، جز مورد اشراف بر ضمائر (فراست) ما بقی اغراقی بیش نیست و با اصول شریعت و معیارهای عقلانی سازگار نمی‌باشد.

اشاره به گونه‌های کرامات در متون عرفانی تقریباً معمول و مرسوم بوده، اما تا این ده‌های اخیر ضرورت و اهمیت آن مورد توجه نبوده است. در کتاب التعرف به چند نوع از کرامات اشاره شده است؛ از جمله: کلام بهایم، رفتن بر آب، طی الارض، مستجاب الدعوه بودن و ظاهر کردن چیزها در غیر موضع و وقت آن. (ر.ک: التعرف: ۷۱) (البته مؤلف شرح تعرف - که به تفصیل و توضیح متن التعرف پرداخته است - بر این عقیده است که انواع کرامات از این مقدار بیشتر است، اما به علت رعایت اختصار از بیان آن خودداری می‌کند. (ر.ک: ابوابراهیم مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ۹۹۱-۹۵۹) در دیگر کتب صوفیانه، گاه به فراخور بحث، انواعی از کرامات برشمرده می‌شوند که نمی‌توان آنها را تقسیم بندی نامید؛ مثلاً هجویری در کشف المحجوب می‌آورد: «... و روا بود که این کرامت به معنی استجابت دعوات بود به حصول امور موهوم اندر زمان تکلیف و روا بود که قطع بسیاری از مسافت بود اندر ساعتی و روا بود که پدید آمدن طعامی بود از جایگاهی نابیوس و روا بود که اشراف بود اندر اندیشه‌های خلاق و مانند این». (ر.ک: کشف الحجب، ۱۳۷۰: ۲۹۲) و یا در ترجمه رساله قشیریه می‌خوانیم: «پس این کرامات باشد که اجابت دعایی بود و بود که طعامی پدید آید به وقت فاقت بی‌آنک»

سببی [بود ظاهر] یا به وقت تشنگی، آب پدیدار آید یا مسافتی دور بود آسان گردانند بریدن آن به مدتی نزدیک یا از دشمنی برهد یا از هاتفی آوازی یا خطابی شنود، یا آنچه بدین ماند از چیزها که نقض عادت بود». (ر. ک: قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۰)

پژوهش حاضر نیز با هدف مذکور در یکی از آثار کهن ادبی-عرفانی، یعنی اسرارالتوحید که در شرح حالات و احوال و اقوال عارف بزرگ و نامی ایرانی، ابوسعید ابوالخیر است، می‌کوشد تا کرامات وی را در زمان حیات او بررسی و آن‌ها را با ذکر نمونه‌ای از حکایات نشان دهد و نتایج حاصل از آن‌ها را گزارش نماید.

### پیشینه پژوهش

همچنان که در بخش مقدمه به اشاره گذشت، ظاهراً از منظر پژوهش پیش از همه مرحوم قاسم غنی نویسنده کتاب «بحث در آثار و احوال و افکار حافظ» به اهمیت و ضرورت توجه «طبقه بندی کرامات» عرفان اشاره کرده و بعد از ایشان محمد استعلامی به این امر وقع نهاده و به تألیف کتابی با عنوان «حدیث کرامت» همت گماشته‌اند. از آن پس مقاله‌هایی در زمینه کرامات و توجه به طبقه بندی موضوعی و مفهومی آن به کتابت در آمده است که مقاله زهرا انصاری با عنوان «طبقه بندی موضوعی حکایات کرامات در متون مثنوی عرفانی» از آن جمله است. با وجود این تلاش‌ها این موضوع به لحاظ اهمیت و تأثیر در زندگی روزمره عموم مردم همچنان می‌تواند از زوایای گوناگون مورد تحلیل و توجه قرار گیرد.

### درباره ابوسعید و اسرارالتوحید و کرامات او

اگرچه تصویری که محمدبن منور در کتاب اسرارالتوحید از جدّ خویش نقش کرده است روشن و گویاست، با وجود این، گاه گرد و غباری روی این تصویر را مکدر می‌کند. به عبارت دیگر برخی روایات نیز در کتاب هست که با مقام بلند شیخ سازگار نمی‌نماید. گاهی که در باب عبادات و ریاضت‌های گذشته و مقامات معنوی خود سخن رانده است — اگر چنین گفته باشد — از گفتار او اندکی بوی خودنمایی و رعونت به مشام می‌رسد. (ر. ک: یوسفی، ۱۳۷۲: ۲۱۲) ابوسعید مردی روشن بین، خوش مشرب و وسیع النظر و سراپا ذوق و حال بود. به سماع می‌نشست و به رقص بر می‌خاست و به وجد و شور آستین می‌افشاند و با کسی سر جنگ نداشت. او می‌دانست و نیک دریافته بود که قهر و غلبه و شکنجه، راه صحیح تربیت و تهذیب اخلاق نیست. به زور و

هیبت و قدرت می‌توان بشر را مقهور ساخت ولی نمی‌توان انسان کامل ساخت؛ قهر و هیبت وترس ممکن است که ظاهر را آرام و منظم کند، ولی باطن را تهذیب نمی‌کند و نور معنی نمی‌بخشد. (حلبی، ۱۳۷۶: ۳۵۸)

اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، چنانکه از نام آن دانسته می‌شود، زندگینامه عارف بزرگ و انسان نمونه تاریخ فرهنگ ایران ابوسعید بن ابوالخیر میهنی (۴۴۰-۳۵۷) است که در تاریخ عرفان ایرانی والاترین پایگاه راه، در کنار حلاج و بایزید و چند تن دیگر، داراست. اما این کتاب تنها زندگینامه بوسعید نیست، بلکه یکی از برجسته ترین منابع تاریخ تصوف ایران و یکی از مهمترین اسناد تاریخ اجتماعی این سرزمین، در یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران نیز به شمار می‌رود. اطلاعات تاریخی و اجتماعی ای که از خلال این کتاب به دست می‌آید، در هیچ یک از کتب رسمی تاریخ، به این دقت و تفصیل دیده نمی‌شود وضع دین و مذهب و طرز زندگی مردم و مسائل زندگی شهری و روستایی تاریخ ایران راه، در کمتر کتابی به این دقت و تفصیل می‌توان مشاهده کرد. (ر.ک: محمدبن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۶۳)

### مباحث نظری

#### ۱- دیدگاه‌های متفاوت درباره معجزه و کرامات، کشف و شهود و شطحیات

##### اولیاء و مشایخ صوفیه

##### ۱-۱. معجزه و کرامات

کرامات عمدتاً به کارهای غیرعادی و خارق عادت اولیا و مشایخ صوفیه اطلاق می‌شود. صوفیان به این کرامات عمدتاً با نظر مثبت نگریسته‌اند. اما مخالفان آن‌ها به کرامات نظرخوشی نداشته‌اند و برخی موارد را تلقین شیطان می‌دانند که افرادی از صوفیان بدان فریفته شده‌اند و برخی متوجه شیطانی بودن ماجرا شده‌اند و کرامت را قبول نداشته و از آن حذر کرده‌اند. به رغم چنین انکاری مواردی مثل خبردادن از غیب، شفای بیماران، اشراف بر ضمیر یا فراست، رام کردن درندگان، طیّ‌العرض و ... در کتب عرفانی، مقامات عرفا، تذکرها و مناقب مشایخ صوفیه به وفور ذکر شده است. برخی از فلاسفه نیز این امور را پذیرفته‌اند؛ کسانی چون: ابن سینا، ابوریحان، ابوالبرکات بغداد، شیخ اشراق، ملاصدرا و ... امکان صدور این احوال را با دلائلی ثابت کرده‌اند. برخی هم مانند ابن جوزی از در انکار درآمده، همه این موارد را ساختگی و دروغ پنداشته، حمل بر یاوه سرایی نموده و آنها را مخرفه، تزویر و ملعبه شیطان شمرده‌اند. عرفا در توجیه

کرامات گفته اند: در اثر ریاضت و تمرینات، احياناً کارهایی خلاف عرف و عادت از برخی سر می‌زند که این امر باعث گرویدن عامه به ایشان شده است. (پروین گنابادی، قادری، ۱۳۸۸: ۲)

نکته دیگر در مورد کرامات این که بسیاری از کرامات صوفیه نمود بیرونی ندارد و در عالم مکاشفه و واقعه روی می‌دهد. رام کردن حیوانات درنده و سوار شدن بر شیر و در دست گرفتن مار گزنده و امثال این موارد، همه تمثیل‌هایی از رام نمودن ابلیس و نفس اماره به دست مشایخ و اولیاء است. اما مبتدیان - که با عالم معنا بیگانه بوده اند - به باطن این تمثیل‌ها پی نبردند و وقوع این احوال را در عالم خارج تصور می‌کردند. البته نمی‌توان به طور کامل منکر وقوع امور خارقالعاده توسط برخی اشخاص شد. اما همان طور که ذکرش در برخی از این داستان‌ها جنبه تمثیلی دارد، هدف از نقل این حکایات نیز چیزی فراتر از اثبات کرامات برای شخص یا گروه خاصی است. (همان: ۶)

شاید بتوان ابن عربی را دقیق‌ترین پژوهشگر در موضوع کرامات صوفیانه و به سامان‌ترین آنان در این زمینه دانست. وی از جمله افرادی است که آثارش سرشار از ذکر کرامات عرفا است. وی علاوه بر فتوحات مکیه در مواقع النجوم الامر المحکم و الانواء، اطلاعات فراوانی در این زمینه ارائه داده است. او کرامت را دو قسم می‌داند، یکی حسیه و دوم معنویه؛ یا کرامات ظاهری و باطنی، کرامت حسیه، کرامتی است که در عالم بیرون ظهور می‌کند و می‌توان آن را با حواس ظاهری ادراک کرد؛ مانند: اخبار از مغیبات ماضی و آتی، مشی بر آب، اختراق هوا، احتجاب از ابصار و اجابت دعوت در حال. اما کرامات معنویه، امری است که جز خواص بدان راه ندارند و در نفس و درون صوفی و غیر صوفی تحقق می‌یابد و حقیقتش در صورتی آشکار می‌شود که صاحب کرامت، آن را فاش سازد. (پروین گنابادی، حسن قادری، ۱۳۸۸: ۱۳)

ابن سینا در نمط دهم اشارات و تنبیهات اسرار کرامات و خوارق عادات عرفا را ذکر می‌کند و با آوردن مثال‌هایی به تبیین این امور می‌پردازد. بخصوص اینکه بوعلی در این اثر برای اهم مسائل و موضوعاتی که در آثار عرفا مطرح بوده است، چون مراتب و مقامات سلوک، لزوم تجرد و ترک ماسوی، اهمیت ریاضت و تزکیه نفس و تلطیف سر سالک در حصول معرفت، کیفیت کرامات و کسب ملکات و قوت‌های عالیة نفسانی و سایر نکاتی از این دست، توجیهات و توضیحاتی فلسفی عرضه می‌دارد که بعد از وی مورد توجه اهل علم و معرفت قرار می‌گیرد و شخصی چون فخر رازی منتقد را به ستایش وادار می‌دارد. (همان: ۷)

آنچه معجزه و کرامت را به هم نزدیک می‌کند، پدیداری نوعی خرق عادت یا نقض عادت

است و در ذات، تفاوت ماهوی با هم ندارد جز آنکه این نقض عادت اگر از ناحیه رسول خدا باشد معجزه نامیده می‌شود و اگر از ناحیه سالک باشد بدان کرامت می‌گویند. در عین حال از مجموع اظهار نظرهای قشیری و هجویری و شرح التعرّف، تفاوت‌های معجزه و کرامت را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- صاحب کرامت غیر معصوم است و صاحب معجزه معصوم.
- ۲- معجزه همزمان با دعوی نبوت رخ می‌دهد، حال آنکه کرامت زمان مشخص ندارد.
- ۳- اعتراف صاحب کرامت بر معجزه بودن آن دلیل کذب اوست.
- ۴- صاحب کرامت باید کرامت خویش را کتمان ولی پیامبر اظهار کند. (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۲۸)
- ۵- صاحب معجزه مسئول ابلاغ رسالت است و باید معجزه اش را آشکار کند، حال آنکه صاحب کرامت چون اساساً مسئول دعوت نیست ضرورتی برای آشکار ساختن کرامت خویش ندارد.
- ۶- پیامبر بر رسالت خویش آگاه است، اما صاحب کرامت متوجه ولایت خود نیست و ای بسا در کرامت او مکر شیطان نهفته باشد. (ر.ک: قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۶)

### کشف و شهود

نجم الدین رازی در مفهوم اصطلاح کشف چنین آورده است: «در اصطلاح اهل سلوک، مکاشفات، اطلاق بر معانی‌ای کنند که مدرکات پنجگانه باطنی ادراک کند، نه بر آن چه حواس پنجگانه ظاهری ادراک کند، یا قوای بشری که تبع حواس است.» (ثروت، ۱۳۹۰، ۲۷) این عربی مکاشفه را «تحقیق (ثبوت) امانت به واسطه فهم و تحقیق زیادی حال» دانسته است. (همان)

بنابراین کرامت را می‌توان مجموعه‌ای از نتایج مکاشفات عارفان دانست که تجلی آن‌ها چه در زبان و چه در عمل، مخالف عادت و رویه عقلانی و در نتیجه مایه شگفتی غالب مردم است و از آن در متون عرفانی تحت عنوان «خوارق عادت» نام برده می‌شود. (همان)

آدونیس درباره مکاشفه، تجلی و مشاهده می‌نویسد: «مکاشفه به این امر متوجه است که مطلق پنهان است به وسیله اشیای پوشیده شده. او شناخته نمی‌شود، مگر با زوال حجاب‌ها؛ شیء مخلوق حجابی میان انسان و خداست. انسان به کشف خدا (مطلق) و اسرار آن دست نمی‌یابد مگر با مجاهدات فکری و جسمی که به محو هر آنچه مادی و حجاب است منجر شود. معرفت جمال خدا (مطلق) و جلال او در طی مکاشفه ممکن می‌شود؛ مانند معرفت اسرار الهی و وحدت با خدا (مطلق). (آدونیس، ۱۳۸۵، ۶۱-۶۲) اما در مشاهده، زایل شدن حجاب‌هایی که نور

الهی را پنهان می‌کند، فرض است. روح با تجلی روشن می‌شود و غیر از رؤیت چیزی نمی‌ماند. مشاهده، معرفتی مستقیم است که با شهادت عینی و حضوری حاصل می‌شود. اگر مکاشفه در «کشف‌غطاء» که نور الهی را پنهان می‌دارد، نهان باشد و تجلی در رویارویی با انوار سر، پس مشاهده انعکاس یا حضور این انوار در قلب است. انواری که بر آن منعکس می‌شود، به کردار آینه بی‌زنگار است. (آدونیس، ۱۳۸۵، ۶۳) «این سخنان یادآور آن چیزی است که صوفی «کرامات» می‌خواند و اشارت دارد به اینکه در هر فردی آستانه‌ای میان خودآگاهی و ناخودآگاهی است؛ کافی است فرد از آن عبور کند تا واقعیتی غنی تر و فراخ تر را ببیند و همچنین موضوع‌ها و علامت‌ها و هواها و میل‌هایی بی‌شمار و بی‌پایان را. خودآگاهی که در زندگی روزانه آن را محدود و محصور می‌کند، در زیر آن (واقعیت) احساس سنگینی می‌کند. (همان: ۱۳۸۵: ۶۷)

### ۱-۲. واقعه

واقعه آن است که بر اثر استمرار در ذکر و زهد، مرید صادق «از حس خود و از محسوسات غائب شود؛ چنانکه اگر کسی در آید، او نداند و احساس نکند که در ذکر غایب شده باشد. پس مبتدی را در چنین وقتی از نفس او مثال و خیال منبعث گردد و روح کشف در آن مثال و خیال مجسد دمیده آید؛ این واقعه باشد. (ثروت، ۱۳۸۸: ۵۶) به زبان ساده تر، منظور از واقعه آن است که شخص در عین بیداری، اموری روحانی را در پیش چشم و خیال خود ببیند و اتفاقاتی را که در رؤیا روی می‌دهد، در عالم هشیاری درک کند. به عبارت دیگر، حقایق خواب‌گونه، در عالم بیداری رخ بنماید؛ نظیر آنچه گویا وقوع یا عدم وقوع حادثه‌ای را در بیداری به شخص خبر دهند و او به گوش بشنود یا به چشم ببیند. البته عارفان برای جلوگیری از انحراف و تخلیط واقعه با اوهام متذکر شده‌اند که آن واقعه‌ای مورد قبول است که عارف در آن زمان غرق در ذکر و زهد بوده باشد؛ در غیر این صورت، خیالی محض و بی‌اعتبار است. بنابراین مابین واقعه و خیال باید تفاوت قائل شد؛ چنانکه در آثار عارفان معیارهایی را برای تشخیص بین این دو معرفی کرده‌اند. (همان: ۵۷)

کشف و شهود، مشاهده یا مکاشفه که در زبان عارفان بسیار بکار می‌رود، از نتایج همین واقعه است. اینها صفات مشترکی است که بر دریافت حقایق و ادراک امور در ناآگاهی اطلاق شده است. «اصطلاحات دیگری چون: جذبه، خلسه، ذوق، وجد، سکر، استغراق و امثال آن بیانگر



حالتی است که در آن امکان تجارب روحی و عرفانی از طریق قطع رابطه حسّی با دنیای خارج میسر شده است.» (همان)

بنابر نظر روزبهان، مکان حقیقی رخ دادن این رؤیت‌ها، عالم ملکوت است؛ درحالی که برخی از این شهودها رؤیت‌هایی است که مرتبط با باغ‌های بهشت است؛ اما اکثر رؤیت‌ها در چشم اندازهای بسیار متفاوت با محیط‌های زندگی مدنی و جوامع بشری روی داده است. دریا‌های بسیار وسیع و نامحدود، معرف قوای روانی مقتدر[سالکی] است که در خلال رؤیت‌ها مهارناپذیر شده است. (ارنست، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

### ۱-۳. شطح

کلمه «شطح» در زبان عرب نیست؛ واژه‌ای برساخته است و در کاربرد رایج آن به معنی دوری و رهایی و خروج از متعارف است و مصدر اصلی آن شناخته شده نیست. (آدونیس، ۱۳۸۵: ۱۴۳) در ضمن انکشاف‌های عرفانی، حالاتی نیز بر عارفان رخ می‌دهد که نتیجه اش بیان سخنانی غیر عادی است که از آن به عنوان شطح و طامات نام می‌برند و یا به مرور واجد قدرت‌هایی می‌شوند که می‌توانند پیشگویی و پیش بینی کنند یا به مداوای بیماران پردازند و یا طبیعت اجسام و اشیاء را منقلب سازند که مجموعه این عوالم را خوارق عادت می‌نامند. (ثروت، ۱۳۹۰: ۲۱)

حالاتی که در آن شطح گویی رخ می‌دهد — که معمولاً در واقعه صوفیانه و در حالت مراقبه، ذکر یا خواب رخ می‌دهد — عبارتند از این که:

الف) بی اختیار، سخنانی بر لبان شخص جاری می‌شود که صوفیه به آن شطحیات می‌گویند.

ب) شخص همانند رؤیا صورت‌هایی را طی یک واقعه مشاهده می‌کند که نه مکان وقوعش در عالم محسوسات و نه عضو ادراک آن چشم سر است و چون به عالم هوشیاری بازگردد، واقعه خود را بدون دخل و تصرف حکایت می‌کند.

ج) حقایقی برای وی کشف می‌شود و حالتی به او دست می‌دهد که بسیار لذت بخش است و شخص چون به خویش می‌آید برای حفظ و یادآوری آن، در قالب مثال (رمز)، با تمثیلی آن را تجسم می‌بخشد تا چون بدان می‌نگرد، این مثال آن حال را برای او تداعی و تکرار می‌کند. (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۶۶)

## ۲- انواع کرامات شیخ ابوسعید در زمان حیات او

### ۲-۱- کراماتی که با آگاهی شیخ از عالم غیب و امور مخفی مرتبط است

این نوع حکایات قدرت شیخ را در آگاهی او بر غیب و امور مخفی و پنهان نشان می‌دهد که شامل انواع زیر می‌باشد: الف) ضمیر خوانی، ب) اشراف بر خواب‌ها و واقعه‌های روحانی افراد، ج) اشراف بر رخدادهای گذشته و حال و آینده، د) تشخیص حلال و حرام و پرهیز از خوردن آن، ه) شناسایی افراد و دانستن نام آن‌ها بدون آشنایی قبلی.

### الف) ضمیر خوانی

اشراف بر ضمیر یا فراست، نوعی آگاهی از واقعیت‌های پنهان در ورای زمان و مکان و جسم و جان است که بعضی از افراد بشر به دلیل زیرکی و نبوغ خاص و همچنین درک و دریافتی فراتر از توانایی‌های حواس ظاهری از اهلیت و استعداد آن برخوردار هستند. استدلال اهل تصوف این است که این افراد به علت ریاضت‌های زیادی که کشیده‌اند، توانسته‌اند به صفای باطن خویش برسند و باطن خود را از هرگونه هوای نفس خالی کرده‌اند و خداوند پاره‌ای از صفات خود را در وجود آنان به ودیعه می‌گذارد که همان فراست یا اشراف بر ضمیر و وقایع است. در میان مشایخ صوفیه، این صفت را بیش از هر کس دیگری می‌توان در ابوسعید ابوالخیر مشاهده نمود. در اسرارالتوحید حکایت‌هایی که در باب او نقل کرده‌اند همگی حاکی از فراست و توانایی خاص او در اشراف بر ضمائر افراد و همچنین پیشگویی‌ها و غیب‌گویی‌های او می‌باشد. بسیاری از این کرامات و اشراف بر حوادث و ضمیرخوانی‌ها فراتر از همه توانمندی‌های بشری است و از عهده افراد معمولی خارج می‌باشد و از استعداد و عنایت خدادادی حکایت می‌کند.

نمونه‌های بسیاری از ضمیر خوانی‌های شیخ در این کتاب مشاهده شده است. اما در اینجا تنها یک نمونه از این حکایات را به اختصار می‌آوریم:

«یک روز شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز در نیشابور درخانقاه خویش نشست و سیداجل نیشابور به سلام شیخ آمده بود و در پهلوی شیخ نشست. شیخ بلعباس شقانی درآمد، شیخ او را بر زور دست سیداجل بنشاند. سیداجل از آن بشکست و در اندرون او داوری پدید آمد. شیخ روی سوی سیداجل کرد و گفت: «ای سیداجل! شما را که دوست دارند، برای مصطفی دوست دارند و اینان را که دوست دارند برای خدای دوست دارند.» (محمدبن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۲۱۶)

**ب) اشراف بر خواب و رویا و واقعه‌های روحانی افراد**

خواب و خواب دیدن از دیرباز توجه ادبا و بویژه عارفان را در میان ملل جهان به خود جلب کرده است در ادب عرفانی نیز خواب و رویا از مهمترین مسائلی است که عرفا، بدان توجه داشته و در تجربه‌های عرفانی خود از آن بهره برده اند. «تجاریبی که دربارهٔ عالم خواب به عمل آمده نشان داده است که فعالیت مغزی انسان، از حالت بیداری بسیار فراتر می‌رود. در اثنای خواب، چه خواب طبیعی و چه خواب مصنوعی، اندیشه ادامه می‌یابد. ژرار دونروال درهمنهٔ آثارش اظهار می‌دارد که قلمروخیال واقعی برابر با عالم بیداری دارد. به عقیدهٔ او رویا به آدمی اجازه می‌دهد که در خود نفوذ کند و به «معرفت متعالی» دست یابد. اما نمی‌تواند به سحر و جادوی آن دست یابد مگر اینکه نخست، خود را به «دوزخی ترین صورتی ضایع کند.» (سیدحسینی، ۱۳۹۳، ۸۳۷)

این ویژگی در آثار عرفانی و صوفیانه به فراوانی به چشم می‌خورد. خواب‌هایی که خیر از الهام و حقایق می‌دهند و به صورت رویای صادقانه مشاهده می‌شوند. این خواب‌ها گاهی به کشف واقعه‌ای می‌پردازند و مرگ کوچک و حشر اصغری هستند در مقابل بیداری و قیامت کبری. در اینگونه خواب‌ها انقطاع از مشغولیات جسمی و حصول به قوت روحانی صورت می‌گیرد. نقل رویا، یکی از روش‌ها یا ابزارهای مورد استفادهٔ عارفان در اثبات نظریه‌های عرفانی است. برخی از این رویاها بسیار شگفت‌انگیز و در بادی امر غیرقابل قبول می‌نماید؛ حال آنکه برخی دیگر را می‌توان پذیرفت. (ثروت، ۱۳۸۸: ۵۷)

انسان نیز دارای دو حالت است: حالت بیداری و حالت خواب. آنچه در بیداری می‌بیند، رؤیت خوانده می‌شود و آنچه در خواب می‌بیند رویا. شاید بعضی به ندرت آنچه را در خواب درک می‌کنند، در بیداری نیز در می‌یابند. خواب حالتی است که انسان را از مشاهدهٔ عالم حس به برزخ منتقل می‌کند. چون انسان بخواهد، به وجهی که خاص آن است به عالم خیال می‌نگرد که کاملترین عالم‌ها و اصل آن‌ها است و دارای وجود حقیقی و قدرت حکمرانی و داوری در همهٔ کارهاست و معانی را صورت می‌بخشد، و آنچه را قائم به خویش نیست، قائم به خویش می‌کند و به آنچه صورت ندارد، صورت می‌بخشد و محال را ممکن می‌سازد. در خواب انتقال از ظاهر حس به باطن آن به طور کامل صورت می‌گیرد. همچنین آنچه در خزانهٔ خیال است، در خواب رؤیت می‌شود و از حالت‌های لذت بخش، برخوردار می‌شود و از سرعت دگرگونی از حالتی به حالتی نیز هم. بدین سان خیال به ما نشان می‌دهد که وجود در حرکت پیوسته و تغییر و دگرگونی همیشگی است. (آدونیس، ۱۳۸۵، ۱۱۰)

پژوهشگر بر این باور است که در بیشتر حکایت‌های اسرارالتوحید نیز خواب‌ها به صورت الهام هستند و از گونه خواب‌های روحانی می‌باشند و بیشتر این خواب‌ها در دنیای فراواقع گریانه و فرا مکان‌ها و فرا زمان‌ها رخ داده است که گاهی هاتفی غیبی خبر از شأن و منزلت والای شیخ در نزد خداوند و اولیاء خداوند را می‌رساند و گاهی خبر از حوادث و وقایع آینده می‌دهد. برخی از این خواب‌ها را مریدان شیخ در زمان حیات شیخ ابوسعید دیده‌اند و آنها را برای خود او و دیگران نیز نقل کرده‌اند و شیخ در زمان حیات خود از راه فراست، از آنها با خبراست و آنها را تعبیر می‌کند و برخی از آنها را بعد از وفات شیخ و درباره‌ی او دیده‌اند که خبر و نصیحت و موعظه‌هایی را از زبان او شنیده‌اند و برای دیگر مریدان و فرزندان او تعریف کرده‌اند. از آنجایی که آگاهی بر این خواب‌ها و تعبیرات آن جز از راه فراست و کرامات میسر نمی‌باشد و تنها به وسیله برخی افراد و مشایخ اهل تصوف این کار صورت می‌گیرد، می‌توان گفت که این گونه خواب‌ها جنبه روحانی دارند و با حضور و مشاهده هاتفی غیبی صورت گرفته و به گونه‌ای حالت رویا را به خود می‌گیرند. در این نوع حکایت‌ها اشراف شیخ بر خواب‌ها و واقعه‌هایی است که اشخاص و مریدان روحانی شیخ آن‌ها را می‌بینند؛ مثلاً فردی در خلوت روحانی خویش واقعه‌ای را تجربه می‌کند و دیگر روز شیخ با او در این خصوص صحبت می‌کند بدون اینکه آن فرد با کسی در این باره سخن گفته باشد؛ یا فردی خوابی می‌بیند و دیگر روز شیخ تمام یا بخشی از خواب فرد را برای او می‌گوید. از این نوع کرامات شیخ ابوسعید در کتاب اسرارالتوحید نمونه‌های فراوانی مشاهده شده است که در اینجا به اختصار تنها به ذکر یک نمونه بسنده کرده ایم:

«الصدد بن حسن قاضی السرخسی الصوفی — که از مریدان خاص شیخ بود و از اصحاب عشرة او — گفت: «شبی به خواب دیدم که شیخ جای نشسته بودی که معهود او نبود در مثل آن جایگاه نشستن. من شیخ را گفتمی: «ای شیخ چیست که بر جایگاه خویش نشستته‌ای؟» شیخ گویدی: «من در جایگاه خویشم.» دیگر بار من با شیخ مراجعت کنی که: «ای شیخ تو بر جایگاه خویش نشستته‌ای، خیر هست.» شیخ گفتمی: «مرا مکان نیست و نه تحت و نه فوق و نه یمین و نه شمال و نه جهت و این که ما در مکان می‌نشینیم، برای مصالح مردمان است و برای آنک تا حوائج خلق از ما روا شود و کار ایشان به سبب ما برآید.» من از خواب بیدار شدم. برخاستم و به او را مشغول گشتم. بامداد در مجلس بودم نشستته که شیخ از صومعه بیرون آمد و بر تخت بنشست و چنانک شیخ را معهود بودی، ساعتی سر در پیش افکند. پس سر برآورد و گفت: «یا عبدالصمد! بیار آن خواب که دوش دیده‌ای ما را حکایت کن، همچنان که دیده‌ای.»

من از آن تعجب کردم که من آن خواب با هیچ آفریده نگفته بودم. سر فرا گوش شیخ بردم و آن خواب آهسته آغاز کردم و می‌کوشیدم تا کسی بشنود. هنوز من خواب آغاز نکرده بودم که شیخ آواز بلند کرد و گفت: «آواز بلند کن تا مردمان بشنوند که ما در مکان ایشان برای قضاء حوائج ایشان می‌نشینیم و الا ما را مکان نیست.» فریاد بر من افتاد و آواز بلند کردم و آن خواب مردمان را حکایت کردم...» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۰۵)

### ج) اشراف بر رخدادهای گذشته، حال و آینده

موضوع حکایات این بخش آگاه بودن شیخ است بر حوادث و ماجراهایی که دور از چشم وی در گذشته یا حال رخ داده است و خواهد داد که به این گونه اشراف بر حوادث، پیشگویی و غیب‌گویی نیز گفته می‌شود. ابوسعید ابوالخیر از روز دقیق وفات خود آگاه بود و بسیاری اتفاقات را می‌توانست پیشگویی کند و از وقوع آن‌ها در آینده خبر دهد. این عبارت «پیشگویی» بیشتر در حکایت‌های صوفیانه دیده می‌شود و از نوع اشراف شیخ بر گذشته و حال و آینده می‌باشد و قدرت مشایخ را در آگاهی آن‌ها از امور غیبی و پنهانی نشان می‌دهد و از آنجایی که اشراف بر این رخدادهای و آگاهی بر این امور غیبی در عالم واقع کار افراد و انسان‌های عادی و معمولی نمی‌تواند باشد می‌توان آن‌ها را جز امور خوارق عادت و به نوعی جز کرامات شیخ دانست. همچنین این نوع کرامت‌ها می‌توانند محصول خیال و یا به راستی اتفاق افتاده باشند؛ اما گاهی با حس و طبع افراد سازگار نیستند و توسط شخص ثالثی نقل می‌شوند.

در اسرارالتوحید نمونه‌های فراوانی از پیشگویی‌های شیخ و اشراف او بر رخدادهای گذشته و حال و آینده به چشم می‌خورد که ما تنها یک نمونه از این نوع کرامت را در اینجا می‌آوریم:

«کمال الدین بوسعید عمّم گفت که با پدرم خواجه بوسعید و جدّم خواجه بوطاهر رحمۀ الله علیهم به سرخس شدیم پیش نظام الملک، رحمۀ الله علیه، بسلام. گفت: «در آن وقت که شیخ بوسعید - قدس الله روحه العزیز - به طوس آمد، من کودک بودم. با جمعی کودکان بر سر کوی ترسایان ایستاده بودم. شیخ می‌آمد با جمعی بسیار. چون فرا نزدیک ما رسید، روی فرا جمع کرد و گفت: هر که را می‌باید که خواجه جهان را ببیند، اینک آنجا ایستاده است و اشارت به ما کرد. ما به یکدیگر می‌نگریستیم به تعجب تا این سخن کرا می‌گوید که ما همه کودکان بودیم و ندانستیم. امروز از آن تاریخ چهل است. اکنون معلوم شد که این اشارت به ما کرده است.» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۵۹)

**د) تشخیص حلال و حرام و پرهیز از خوردن آن**

در این حکایات، موضوع اصلی این است که شیخ با اشراف بر پیشینه فراهم آمدن یک طعام، از حلال یا حرام بودن آن آگاه است و خود و مریدانش را از اکل حرام باز می‌دارد.

در حکایت زیر، روزی قاضی صاعد که از منکران کرامات اولیا و شیخ است، خبردار می‌شود که شیخ بوسعید گفته است: «اگر عالم خون طلق گردد ما جز به حلال نخوریم»، تصمیم می‌گیرد که به وسیله دو بره فربه که یکی را از راه حلال و دیگری را از راه حرام خریداری کرده و بریان کرده اند، به جهت آزمودن شیخ از حلال و حرام برای شیخ آماده و مهیا کنند. اما بره‌ای که از راه حرام خریداری شده بود به وسیله غلامان ترک رבוده می‌شود و تنها بره حلال می‌ماند و شیخ از راه فراست و با اشراف خود بر پیشینه فراهم آوردن آن طعام از آن آگاه می‌شود و جریان را برای قاضی صاعد مطرح می‌کند و او از انکار خود استغفار می‌کند.

در این کتاب تنها به یک نمونه از این نوع کرامت برخوردیم که در این بخش می‌آوریم: هم درین وقت که شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز به نیشابور بود و او را منکران بودند و از آن جمله یکی قاضی صاعد بود که ذکر او رفته است و اگرچه بر شیخ هیچ انکار نمی‌کرد به ظاهر، اما چون اصحاب رأی، کرامات اولیاء را منکر باشند - و او رئیس و مقدم ایشان بود - انکار او بر کرامت اولیاء زیادت بود و از باطنش بیرون نمی‌شد. بازو می‌گفتند که شیخ بوسعید می‌گوید: «اگر همه عالم خون طلق گردد، ما جز حلال نخوریم». یک روز قاضی صاعد با خود گفت: من امروز این مرد را بیازمودم. بفرمود تا دو بره فربه، یکسان، بیاورند چنانکه از هم فرق نتوانستی کرد. یکی را از وجه حلال بها دادند و یکی را از وجه حرام و هر دو به یک شکل بیاراستند و بریان کردند و بر دو طبق بنهادند و بنوشتند. گفت: من به سلام شیخ شوم. چون من در شوم، ساعتی بنشینم شما این بریان‌ها درآرید و پیش شیخ بنهید تا ببینم که او، به کرامت، حلال از حرام باز می‌داند یا نه؟ چون قاضی صاعد پیش شیخ ما آمد و کسان او چنانکه فرموده بود، بریان‌ها بر سر نهاده می‌آوردند. به سر چهارسو رسیدند. غلامان ترک مست بدیشان رسیدند. تازیانه در نهادند و کسان قاضی صاعد را بسیار بزدند و آن بره که حرام بود در ربودند و بردند و برفتند. ایشان از در خانقاه درآمدند و یک بریان درآوردند. پیش شیخ بنهادند. قاضی صاعد به خشم در ایشان می‌نگریست و در اندرون صفرا بشوریده بود. شیخ رو به قاضی صاعد کرد و گفت: «ای قاضی! مردار، سگان را و سگان، مردار را. حرام، حرامخوار ببرد و حلال، به حلال خوار رسید. تو صفرا مکن!» قاضی صاعد از حال خویش بگشت و از آن انکار - که در

باطن داشت بر کرامت شیخ ما - توبه کرد و از شیخ ما عذر خواست و استغفار کرد و از خدمت شیخ معتقد بازگشت. (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۰۲)

### ۵) شناسایی افراد و دانستن نام آن‌ها بدون آشنایی قبلی

یکی دیگر از کرامات شیخ این است: افرادی که برای اولین بار به حضور او می‌رسند، شیخ از نام و نسب و دین و پیشینه آنان خبر می‌دهد؛ یا افرادی که از راهی دور می‌خواهند به دیدن و ملاقات شیخ بیایند و شیخ از آن آگاه است و نزدیکان خود را به استقبال او می‌فرستد:

«از جدّم، شیخ الاسلام ابوسعید، روایت کردند که یک روز شیخ ما ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - مجلس می‌گفت. در میان سخن گفت: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ النَّبِيِّاءِ. ما به حکم این خبر سخنی بخواهیم گفت. درین ساعت کسی در میهنه می‌آید که خدای و رسول او را دوست دارد و او خدای و رسول را دوست دارد و این سخن مصطفی گفته بود صلی الله علیه و سلّم در حق امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه. ما نیز به حکم میراث داری نبوت این سخن می‌گوییم.» یک ساعت بود. گفت: «یا با طاهر! تو خادم درویشانی برخیز و یحیی ما را استقبال کن...» (همان: ۱۵۱)

### ۲-۲- شفا دادن بیماران

موضوع این حکایات، تصرف و دخالت شیخ، در نفوس افراد است. شفا دادن بیماران نمونه‌ای از این نوع کرامات شیخ ابوسعید است. شفا یافتن بیماران به دو صورت کلی اتفاق می‌افتد: یا مستقیم به وسیله خود شیخ که با نهادن دست بر موضع آسیب دیده یا خواندن اوراد و ادعیه بر فرد حاصل می‌شود، یا به گونه‌ای غیر مستقیم و بدون حضور شیخ، به وسیله وسایلی که متعلق به اوست صورت می‌گیرد؛ وسایلی مثل جامه شیخ و نعلین وی و یا خلال و... در حکایت زیر شیخ تنها به وسیله سه خلال که آن‌ها را خود تراشیده بود و به شیخ بوعمرو سپرده بود، از او می‌خواهد که آن سه خلال را به گونه‌ای که خود شیخ می‌خواهد و سفارش کرده است برای شفای بیماران بکار ببرد:

«... شیخ ما ابوسعید سه خلال به شیخ بوعمرو داد که شیخ آن را به دست مبارک خود تراشیده بود و گفت: «اگر ازین یکی به ده دینار خواهند بنفروشیا و اگر به بیست دینار خواهند بنفروشیا و اگر به سی دینار خواهند...» اینجا بایستاد و شیخ بوعمرو شیخ ما را وداع کرد و خدمت کرد. چون به بشخوان رسید، اینجا - که اکنون خانقاه وی است - حجره‌ای بود که

خانقاه کرده بودند، شیخ بوعمرو درین خانقاه نزول کرد و مردمان بشخوان و ولایت نسا بدو تقرّب‌ها کردند و او هر روز پنجشنبه درین خانقاه ختمی بنهاد که مریدان او و مردمان دیه گرد آمدندی و همه معارف از دیه‌ها که به بشخوان نزدیک است، رغبت نمودندی و چون از ختم فارغ شدند، شیخ بوعمرو کوزه آب خواستی و یک خلال از آن خلال‌های شیخ ما بدان آب بشستی و از آن آب به بیماران ولایت بردندی. حق - سبحانه و تعالی - به برکه هر دو شیخ، آن بیمار را شفا دادی و در آن وقت در بشخوان رئیسی بود که او را پیوسته قولنج رنجانیدی. شبی رئیس بشخوان را آن علّت برنجانید و از درد بی قرار گشت. در شب به کسی به نزدیک شیخ بوعمرو فرستاد که می‌گویند که تو چوبی داری که آن را می‌بشویی و آب آن به بیماران می‌فرستی، ایشان می‌خورند و شفا می‌یابند، از آن آب قدری به من فرست. شیخ بوعمرو از آن یک خلال بشست و آب به وی فرستاد. او بخورد. در حال شفا یافت...» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۵۳)

### ۲-۳- مکافات منکران و مریدان بدعهد

موضوع این بخش از حکایات، مکافات و مجازات منکران و مریدان بدعهد می‌باشد. در حکایت زیر شیخ ابوسعید، حسن مؤدب را به نزد امیر مسعود بنجر می‌فرستد تا از جهت درویشان آن‌ها را یاری کند. اما هنگامی که تقاضای شیخ از حد در می‌گذرد، امیر مسعود دیگر کمکی به آن‌ها نمی‌کند و با نفرین شیخ روبرو می‌شود و ... در اسرارالتوحید نمونه‌هایی از این گونه مجازات مشاهده شده است که می‌توان به یک نمونه از آنها اشاره کرد:

«امیر مسعود بنجر از جمله امرا و سلاطین بزرگ بوده و از اصحاب اطراف هیچ کس بزرگوارتر از وی نبوده است. وقتی شیخ ابوسعید قدس الله روحه العزیز را از جهت درویشان، اوامی قوی افتاده بود، حسن مؤدب را پیش او فرستاد که از جهت درویشان ما را چندینی اوام است، دل ما را از آن فارغ باید کرد. حسن پیش او شد. و پیغام شیخ برسانید. او بسیار مراعات کرد و قبول کرد که دل عزیز شیخ ازین اوام فارغ گردانم. بعد از آن، به روزی چند، حسن به آنجا شد و تقاضا کرد. دفعی داد. همچنین چند بار حسن برفت و او عذری می‌گفت. چون از حد بگذشت، شیخ این بیت برجای نشست و به حسن داد که به نزدیک مسعود برو و به وی ده، بیت:

گر آنچ تو گفته‌ای به پایان نبری  
گر شیر شوی ز دست ما جان نبری

... آن شب مسعود را هوس آن بگرفت که پوشیده گرد لشگر و خیمه‌های حشم برگردد



چنانک عادت ملوک است تا هر کسی چه می گوید و چه می کند. نیم شب برخاست و پوستینی به سردر کشید و موی بیرون کرد تا کسی وی را نشناسد و جملهً خاصگان و غلامان و حاشیه خفته بودند. او از خیمه بیرون آمد. چون گامی چند برفت، سگان او را باز نشناختند که پوستین بیرون گردانیده بود و در سر کشیده. در وی افتادند و در ساعت او را بدریدند. او فریاد در گرفت. حالی غلامان و خادمان و چاکران را خبر بود. بیرون دویدند و تا ایشان بدو رسیدند او را سگان بدریده بودند و هلاک کرده.» (همان: ۱۸۱)

## ۲-۴- تصرف در طبیعت

این بخش از حکایات شامل قدرت و تصرف مشایخ صاحب کرامت است در نیروی جاذبه زمین و عناصر چهارگانه طبیعت (خاک و آب و باد و آتش) و بی اثر شدن این عناصر در طبیعت به وسیله دعاهای شیخ. در اسرارالتوحید به مواردی از این قبیل کرامات شیخ بر می خوریم و نمونه هایی از آن حکایات را می آوریم.

### الف) بی اثر شدن عناصر چهارگانه طبیعت

در این حکایت به برکت وجود دعاهای شیخ آتش سوزی مهیبی که در منطقه خابران بویژه در میهنه رخ داد، با همه گستردگی و طول و عرضی که داشت، به کسی آسیبی نرساند و حتی دانه ای از غلات را از بین نبرد:

«... و از جمله کرامات شیخ ما یکی دیگر این بود که این چنین آتشی بدین عظمتی که یک فرسنگ طول و عرض او بود می سوخت و در این میان بسیار مردم و چهارپای و خرمن های غله بود که البته به یک دانه غله کس را زیانی نبود و به این کرامت های شیخ این چنین بلایی از میهنه، بلک از جمله خابران، رفع شد که هیچ مضرت و زیان به هیچ کس نرسید.» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۲۷۸)

### ب) تصرف در نیرو و جاذبه زمین

از کرامات دیگری که برای شیخ نقل کرده، تصرفی است که در نیروی جاذبه زمین برای نجات کودک از بالای بلندی نشان داده و می توان آن را با جایگزینی علت دیگری - که برای دیگران معلوم نیست به جای علت جاذبه زمینی - که قطعاً موجب مرگ و یا آسیب دیدن کودک می شد تحلیل کرد که این از مصادیق اعلاای کرامت است:

«... در میان مجلس که شیخ را سخن می‌رفت و خلق به یکبار گریان شده بودند، از زحمت زنان، کودکی خُرد از کنار مادر از بام بیفتاد. شیخ ما را چشم بر وی افتاد. گفت: «بگیرش!» دو دست در هوا پدید آمد و آن کودک را بگرفت و بر زمین نهاد؛ چنانک هیچ الم به وی نرسید و جمله اهل مجلس بدیدند و فریاد از خلق برآمد و حالت‌ها رفت و سید بوعلی سوگند خورد که به چشم خویش دیدم و اگر بخلاف این است و به چشم خویش ندیدم هر دو چشمم کور باد!» (همان: ۵۸)

## ۲-۵- آگاهی شیخ از شنیدن ندای هاتف غیبی در خواب منکران او

آگاهی از شنیدن صدای هاتف غیبی، از دیگر کراماتی است که به شیخ نسبت داده شده است. در این حکایت شیخ از آن صدای غیبی که یکی از منکران او در خواب شنیده، آگاه است و هنگامی که آن شخص برای دیدن شیخ نزد او می‌رود تا خواب خود را با او در میان بگذارد و از انکار خود دست بردارد، شیخ از راه فراست و آگاهی از آن ندای غیبی با او سخن می‌گوید. تعداد حکایاتی که در اسرارالتوحید بر این مسأله دلالت دارد، متعدد است و در اینجا به جهت اختصار به ذکر نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

«... پدرم گفت: بدانک من دوش به خواب دیدم که به موضعی عزیز و متبرک و جای نزه و خوش می‌گذشتم. شیخ بوسعید را دیدم که در آن موضع مجلس می‌گفت و خلائق بسیار نشسته. من از غایت انکاری که مرا از او در دل بود، روی از آن موضع بگردانیدم. هاتفی آواز دادی که «روی از کسی نمی‌گردانی که او به منزلت حبیب خدای است در زمین.» چون این سخن بشنودم، مرا غیرت بشریت دامن گرفت. با خود اندیشیدم که اگر او به منزلت حبیب خدای است، آیا من به منزلت کی باشم؟ آواز آمد که تو به منزلت خلیل خدایی. من بیدار شدم. از آن انکار که در دل من بود با شیخ، هیچ چیز نمانده بود. بلک به عوض هر داوری هزار دوستی پدید آمده بود... امروز ترا گفتم تا به زیارت او شویم. چون درشدیم گفت: «درآی ای خلیل خدای به نزدیک حبیب خدای!» باز نمود که من به کرامت و فراست بر آنچه تو دوش به خواب دیده‌ای اطلاع دارم. چون استاد امام برخاست، من بر اثر وی می‌نگریستم بر خاطر من گذشت که اگر شیخ درجه حبیب دارد و من درجه خلیل، آیا درجه استاد امام چیست؟ شیخ دهان بر گوش من نهاد و گفت: درجه او کلیم خدای تعالی. من از آن گفت شیخ و اشراف او بر خواطر و اطلاع او بر ضمائر بندگان خدای سبحانه و تعالی بی‌خوشتن شدم. سر فرو بردم و بوسه‌ای بر ران شیخ دادم.» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۸۶)

## ۲-۶- مستجاب الدعوه بودن

از دیگر کرامات شیخ- مانند غالب مشایخ صوفیه - استجابت دعا در زمان کوتاه و غالباً بدون فراهم بودن شرایط ظاهری است. البته که هیچ حادثه و واقعه‌ای در عالم بدون وجود علت تامه صورت نمی‌گیرد؛ منتهی آن علت ممکن است که برای دیگران قابل درک نباشد و یا مورد توجه قرار نگیرد. در حکایت زیر شیخ، فرزندان یکی از یاران خود را از دور می‌بیند و در حقیقت از راه فراست به نیت یار خود آگاه می‌شود و برای کودکان او دعای خیر می‌کند تا به نبات نیکو پرورش یابند:

« خواجه امام بوعاصم دو پسر داشت. برادر خویش را گفت - خواجه امام ابونصرعیاضی را- که ایشان را به نزدیک این پیر بر- یعنی شیخ ابوسعید بلخیر قدس الله روحه العزیز- تا نظر او برایشان افتد و دعایشان بگوید. ایشان برفتند. چون برشیخ ما قدس الله روحه العزیز آمدند و از دور چشم شیخ ما برایشان افتاد، گفت: وَصَلَ وَفَهَمْتُ، أَنْبَتَهُمَا اللهُ نَبَاتًا حَسَنًا (۳۷/سه) پیغام رسید و بدانستم خدای تعالی هر دو را به نبات نیکو برآرد!» (همان: ۱۸۹)

## ۲-۷- تصرف در محصولات برای برکت بخشیدن به آن

تصرف در محصولات و یا برکت بخشیدن به مال و عمر از دیگر کراماتی است که برای مشایخ صوفیه نقل شده است. شیخ ابوسعید هم از ایشان است. در حکایت زیر به سبب دعاهاى شیخ برای یکی از یاران خود، مقدار گندمی که در خانه او ذخیره شده بود، چندین برابر شده بود و خانه آن مرد به برکت دعای او از نعمت گندم فراوانی بهره مند شد:

«... با خود گفت که: «این گندم بدین عمارت وفا نخواهد کرد.» چه، می‌دانست که چه گندم در آن خانه کرده است. آن هر دو عمارت تمام شد و در خانه هنوز گندم مانده بود. عظیم تعجب کرد. از آنک او را یقین بود که آنچه ازین گندم خرج کرده است، اضعاف آن است که او درین خانه کرده است. کسی در آن خانه فرستاد که گندمی که در آن خانه است، بیرون ریزد تا چند است. آن کس در آن خانه شد و گندم بسیار از آن خانه بیرون داد. او را آن تعجب زیادت گشت. چه این گندم که حاضر بود، بیش از آن بود که او در خانه کرده بود. آن خود که بر عمارت کرده بود، بی حساب بود و آن مرد هنوز گندم بیرون می‌داد. او را صبر برسید. گفت: «در خانه چند گندم مانده است؟» آن مرد گفت: «ای خواجه! هنوز پرگندم است.» او طاققت نگاه داشت آن کرامت نداشت. ادیبی بنشانده بود از جهت فرزندان خویش. به نزدیک آن ادیب شد -

و او را عبد الملک بن شادان القمری گفتندی از طوس — آن حال بازان ادیب بگفت. آن ادیب بگریست و گفت: «این غریب نیست از کرامت آن شیخ که تو مرید اویی و او تو را برین راه دلالت کرده است و بدین خدمت فرموده. اگر این سخن با من نگفتی، چندانک تو و فرزندان تو و فرزندان فرزندان تو از آن خانه خرج کردندی، تا قیامت بنرسیدی؛ از برکه اشارت شیخ و نظر پاک او، قدس الله روحه العزیز.» (محمدین منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۷۳)

## ۲-۸- به دست آوردن طعام و نوشیدنی از راه‌های متفاوت

در حکایت زیر کرامتی دیگر به شیخ نسبت داده شده است و آن پدید آوردن چیزی در موضعی است که عادتاً ممکن و مقدور نیست. این داستان حکایت از آن دارد که شیخ برای خادم خود که دو شبانروز طعام نخورده بود در بالای گور خویش — در حالی که درهای مشهد بسته بوده است و کسی در ده متوطن نبوده است — نان گرم و آب سرد فراهم آورده تا او را سیراب گرداند:

«... چون به در مشهد مقدس رسیدم و در مشهد باز کردم تا بر قرار هر روز مشهد برویم، خدمت کردم و در رفتم. اینجا که مردمان کفش بیرون می‌کنند در برابر پای تربت شیخ ما قدس الله روحه العزیز کوزه‌ای کیود دیدم پر آب، آنجا نهاده و دو تا نان سپید بر سر آن کوزه نهاده. دست فراز کردم. آن نان گرم بود؛ چنانک اثر حرارت آن به دست من می‌رسید. برداشتم و گریستن بر من افتاد و دانستم که این الامحس کرامات شیخ ما نیست. چه در این ساعت اینجا هیچ کس نبود که این نان بیخت و در دیه هیچ کس متوطن نبود و اگر از جایی آورده بودند، چنین گرم اینجا نرسیدی که گفتمی این ساعت از تنور باز کرده‌اند. بنشستم و آن نان، گریان بکار بردم و هرگز تا عمر من بود، از آن خوشتر هیچ طعام نخوردم و از آن سردتر و شیرین‌تر و خوشتر هرگز هیچ آب نخورده بودم و کرامت بزرگتر، این که من گرسنه دو شبانروز بودم، بدان دو تا نان سبک چنان سیر بخوردم که در آن دو روز مرا هیچ اشتیهای طعام نبود و هیچ چیز نتوانستم خورد...» (همان: ۳۸۲)

## ۲-۹- برقراری ارتباط عاطفی با حیوانات و انس و دوستی با آنها

در این قسمت، مطیع بودن حیواناتی چون شیرو اژدها آورده شده است. گویی حیوانات دارای درک و شعور روحانی و معنوی هستند و با شنیدن سخنان مشایخ منقلب شده و به رقص و جنبش درمی‌آیند؛ به حرمت حضور شیخ در خاک مراغه کرده و اشک می‌ریزند؛ در مرگ او می‌گیرند و یا از او اطاعت می‌کنند و با او صحبت می‌کنند و به نوعی ارتباط عاطفی با شیخ

برقرار می‌کنند. همچنین یاری شدن و یاری گرفتن از حیوانات وحشی و غیر اهلی و مهلک در مواقع لزوم یکی دیگر از کرامات شیخ می‌باشد. در حکایات زیر، گریه کردن اسب شیخ بعد از وفات او یا دوستی اژدها با شیخ و اطاعت کردن از او و همچنین یاری خواستن از شیر و در گوش او سخن گفتن و هدایت آن به سمتی که کاروان رفته است، همه دلالت بر کرامت شیخ دارند که به ترتیب در حکایت‌های زیر آورده شده اند:

نقل شده است: «از اشرف ابوالیمان شنودم که او گفت از پیر محمد بو اسحق شنودم که او گفت از پدر خود شنودم که شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز، اسبی کمیت داشت که برنشستی که هیچ کس را دست ندادی از تندی که بود و چون شیخ برخواستی، نشست پهلو فرو دوکان داشتی و پشت فرو داشتی تا شیخ پای به وی درآوردی. چون شیخ ما از دنیا برفت، آن اسب را دیدند افسار گسسته و چهار شاخ آب از چشمش می‌دوید و گرد کوی بر می‌آمدی و نه آب خورد و نه علف. هفت شبانروز این اسب همچنین بود و هیچ چیز نخورد...» (همان: ۳۶۰)

«خواجه بوعلی فارمدی، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، گفت که وقتی در خدمت شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز از طوس به میهنه می‌آمدیم و جمع بسیار در خدمت شیخ بودند. در راه به نزدیک کوهی رسیدیم. ماری بزرگ عظیم، مثل اژدهایی، پدید آمد و روی به ما نهاد. ما جمله بترسیدیم عظیم. بگریختیم و شیخ همچنان بر اسب می‌بود ایستاده. آن مار بیامد و در دست و پای اسب شیخ می‌گشت و آنها از دور نظاره می‌کردند. شیخ از اسب فرود آمد و آن اژدها در پیش شیخ برخاست، مراغه می‌کرد. شیخ یک ساعت توقف کرد، پس گفت «رنجت رسید، باز گرد!» آن اژدها بازگشت و برفت و روی به کوه نهاد و جمع با پیش آمدند و گفتند: «ای شیخ! این چه بود؟» شیخ گفت: «چند سال ما را با وی صحبت بوده است در این کوه و گشایش‌ها دیده‌ایم از یکدیگر. اکنون خبر یافت که ما گذر می‌کنیم، آمده بود تا عهد تازه کند. وَ اِنْ حَسُنُ الْعَهْدِ مِنْ الْاِيْمَانِ.» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۱، ۱۸۳)

«... او سر در پیش افکند یک نفس. پس سر برآورد و برخاست. و دست من بگرفت. من بنگرستم شیری دیدم که از بیابان برآمد و پیش او آمد و خدمت کرد و بایستاد. او دهن بر گوش آن شیر نهاد و چیزی به گوش او فرو گفت. پس مرا بر آن شیر نشانند و موی گردن او به دست من داد و مرا گفت: «هر دو پای در زیر شکم او محکم دار و چشم فراز کن و هیچ باز مکن و دست محکم دار و هر کجا که او بایستد، تو از وی فرود آی و از آن سو که روی او از آن سو بود، برو.» من چشم باز نکردم. شیر برفت. یک ساعت بود. شیر بایستاد. من از وی فرود آمدم و

چشم باز کردم. شیر برفت. من راهی دیدم. بر آن راه، گامی چند برفتم. کاروان را دیدم آنجا فرود آمده ...». (همان: ۶۳)

## ۲-۱۰- طی الارض نمودن

از کرامات متداول در بین متصوفه و مشایخ صوفیه، طی الارض - یعنی پیمودن مسافتی طولانی در زمانی کوتاه - است که از مصادیق تصرف در زمان باشد. این کرامت درباره شیخ مکرر نقل شده است:

«... چون آن درویش قصد آن پسر کرد، شیخ بوسعید را دید که از گوشه خانه درآمد و بانگ بر آن درویش زد که: «ها! دور باش از آن فعل!» آن درویش نعره‌ای بزد و بیهوش بیفتاد و چون به هوش باز آمد، حالی، پای افزار خواست و روی به میهنه نهاد. چون به میهنه رسید. شیخ مجلس می‌گفت. آن درویش پیش شیخ آمد، همچنان با پای افزار. شیخ را چون چشم بر وی افتاد، گفت: «حق پیر بر مرید آن باشد که چون ترا اشارت کند، به حکم اشارت او به غزنین شوی برای فراغت درویشان را و حق مرید بر پیر آن بود که چون ترا در آن راه خطایی درافتد چنان، از آن چنان ناشایستی باز دارد.» درویش در زمین افتاد. توبه و استغفار کرد و در خدمت شیخ بایستاد.» (همان: ۱۶۳)

## نتیجه

تقریباً در همه مقامات صوفیان، عرفا و رساله‌ها و سخنانی که در بیان شأن و منزلت آنان آمده است، حکایت‌هایی یافت می‌شود که براساس کرامتی نقل و ثبت شده است. کرامت‌های صوفیان و عارفان از آن جهت که جنبه مراقبتی و تربیتی داشته است، بسیار حائز اهمیت و در روابط و مناسبت‌های سیاسی - اجتماعی هم قابل توجه و از شیوه‌های نفوذ و اعمال اقتدار اهل تصوف بوده است و با اظهار کرامت، آگاهی شاهدان و مستمعین را تشحیذ یا تحریک می‌کرده‌اند تا به قدرت صانع بی‌چون و عوالم ناشناخته انسان پی ببرند.

معمولاً هنگامی که از کرامات اولیاء سخن به میان می‌آید، مواردی چون: بر «آب رفتن» و «در هوا پریدن» به عنوان رایج‌ترین انواع کرامات در ذهن تداعی می‌شود؛ در حالی که پس از بررسی تحلیلی کرامات شیخ ابوسعید در کتاب اسرارالتوحید، این نتیجه حاصل شد که بیشترین کرامات شیخ به ترتیب: اشراف او بر ضمائر انسان‌ها، پیشگویی، اشراف بر خواب‌ها، اشراف بر گذشته و آینده، اطلاع از آمدن افراد، شنیدن صدای هائف غیبی، دیدن رسول و ائمه در خواب، مانوس بودن

با حیوانات، مجازات افراد منکر، شفا دادن بیماران، پدید آوردن از غیب و سخن گفتن با حیوانات است. همچنین دست یابی به متون عرفانی و رفتار و گفتار و حالات عرفا از مهم‌ترین مطالبی است که باید در حوزه تحقیقات ادبی مد نظر قرار گیرد. این مطلب نخستین و مهم‌ترین نتیجه‌ای است که در این مقاله دنبال شده است. در پایان، این نکته گفتنی است که کشف و کرامات برغم گوناگونی آنها، از جهت مفهومی و محتوایی به سه نکته تأکید دارند: خوارداشت تن، خوارداشت مال و خوارداشت عقل. سه عنصر ملموسی که همگان آن را عزیز می‌دارند. به عبارت دیگر تن و مال و خرد از همه حقایق ملموس‌ترند. نمی‌شود انتظار داشت که قرن‌های متمادی چنین سفارشی از خوارداشت‌ها راه به سرانجام داشته باشد. این که پیوسته صوفی نمایان در طول تاریخ تصوف بیش از صوفیان حقیقی وجود داشته‌اند، در همین نکته نهفته است.

### منابع

- ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۸۴) فتوحات مکیه، ترجمه محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی.
- ابوبراهیم مستملی بخاری (۱۳۶۶) شرح التعریف لمذهب التصوف؛ تصحیح محمد روشن، چ ۲، اساطیر، تهران.
- ابوبکر محمد کلابادی (۱۳۷۱) کتاب التعریف، ترجمه محمدجواد شریعت، اساطیر، تهران.
- انصاری زهرا (۱۳۹۱) طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی، مجله مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان، پاییز و زمستان ۹۱، شماره شانزدهم، صص: ۵۳-۷۸.
- پروین گنابادی بهرام و حسن قادری (۱۳۸۸) کرامت از منظر ابن سینا و ابن عربی، پژوهشنامه ادیبان، سال سوم شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۸، صص: ۹-۳۰.
- تقفازانی، علامه سعد الدین مسعود بن عمر (۱۳۷۹) شرح عقاید النسفیة، ترجمه: امیر صادق تبریزی، سندج، کردستان.
- ثروت، منصور (۱۳۸۹) رؤیا در متون عرفانی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰) کشف کرامات و خوارق عادات، مجله تاریخ ادبیات شماره ۶۵/۳ صص: ۲۱-۳۸
- رجایی بخارایی، احمد علی (۱۳۶۲) فرهنگ اشعار حافظ، چ ۷، تهران، انتشارات علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷) صدای بال سیمرغ، چ ۱، تهران، انتشارات سخن.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۹) فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ ۵، طهوری، تهران.
- غنی قاسم (۱۳۷۰) بحث در آثار، افکار و احوال حافظ (تاریخ تصوف در اسلام) چ ۲، چ: ششم، انتشارات زوار، تهران.
- قشیری، عبدالکریم (۱۳۷۴) ترجمه رساله قشیریة تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ ۴، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- رازی، نجم الدین (۱۳۵۱) مرصادالعباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمدابن منور میهنی (۱۳۸۱) اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، چ ۵، تهران، انتشارات آگاه.
- هجویری ابو الحسن (۱۳۷۰) کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، به اهتمام قاسم انصاری، طهوری، تهران.